

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

تجربه ای در کثرت مداری

«جامعه تحت تسلط ایدئولوژی» (چه از نوع مذهبی و چه غیر مذهبی) می کوشد تا فرد و فردانیت و مفرد را از میان بردارد و همه را یا یکسان کند و یا «یکسان نشونده ها» را از میان بردارد، حال آنکه «جامعه ایدئولوژی گریز» وجود کثرت در مفردات را می پذیرد و پایه های زندگی خود را نه بر «جمع مداری» که بر «کثرت گرایی» می گذارد: جامعه پارچه چهل تکه رنگارنگی می شود که هر «مفرد» یا «فرد» اش آزادانه و بی هراس دارای ویژگی های مختص خویش است و فشار اجتماعی و حاکمیت نیز قرار نیست این ویژگی ها را از وی بستاند و بر اساس نصیحت «خواهی نشوی رسوا / همرنگ جماعت شو» او را از «رسوائی» برهاند.

esmail@nooriala.com

اگر اهل دقت در متونی باشیم که از زبان های غربی به فارسی ترجمه می شوند، می بینیم که در برابر واژه «پلورال plural» از واژه «جمع» استفاده می شود اما واژه «پلورالیسم» را نه بصورت «جمع گرایی» یا «جمع مداری»، که بصورت «کثرت گرایی» و «کثرت مداری» بفارسی بر می گردانیم. از نظر من این دوگانگی که «پلورال» به تنهایی «جمع» ترجمه می شود اما در ترکیب اش با پسوند «ایسم» برابر «کثرت» می نشیند باز گوینده یکی از مهمترین مشکلات فرهنگی ما است که موجب شده تا، به اعتقاد من، ما ایرانی های درگیر کار سیاسی در داخل اپوزیسیون حکومت اسلامی، هنوز مفهوم واقعی «کثرت مداری» [پلورالیسم pluralism] را درست درک نکنیم. راست اش اینکه «ما» بر متن فرهنگ زاینده این مفهوم نزیسته، در امر آفرینش آن نیز نقشی نداشته، و کلاً برآمده از فرهنگ دیگری هستیم که اعتقادی به «کثرت مداری» ندارد. چگونه؟ می گویم دلیل را باید در همین واقعیت ساده جستجو کرد که ما در ترجمه یک صورت از واژه فرنگی ناگزیریم آن را به دو صورت از هم جدا ترجمه کنیم.

بنظر من، در این «جدا افتادگی» حکمتی ظریف وجود دارد: در اندیشه مغرب زمینی «جمع» چیزی نیست جز مجموعه «مفردات گوناگون» اش و، بدون در نظر گرفتن این «تنوع در مفردات»، تصور از «جمع» پدیده ای تجریدی، کلی، و فاقد زمینه ای در واقعیت محسوب می شود. یعنی، در این اندیشه، «جمع» در صورتی وجود دارد که «مفرداتی متنوع» در آن حضور داشته باشند و با حضور خود رسیدن به «جمع» را ممکن سازند. یعنی، «پلورال» به معنای ساده جمع نیست بلکه به وجود مفردات متنوع سازنده جمع هم اشاره دارد. این معنا در واژه جمع عربی وجود ندارد و به همین دلیل، واژه سازان ما وقتی به افزودگی پسوند «ایسم» به انتهای واژه «پلورال» می رسند می بینند که در این ترکیب، بجای تکیه بر «جمع»، اشاره به مفردات متنوع شکل دهنده به جمع است و، لذا، نمی توان «پلورالیسم» را «جمع گرایی» ترجمه کرد و لازم است آن را بصورت «کثرت مداری» درآوریم. چرا چنین است؟ از نظر من، دلیل عمده را باید در این واقعیت جست که در اندیشه ما «ایرانی های اسلام زده» یک چنین مفهومی از واژه «پلورال» نایاب است. برای ما «جمع» مجموعه توده بی شکل و هویتی است که حداکثر حکم «گله» را دارد. «نماز جماعت» کاری به کار مفردات شرکت کننده در نماز ندارد. «مفرد» در «جمع» حل است و در راستای یک شکل سازی و سلب هویت فردی حرکت می کند. «مسجد جامع» هم محلی برای اجتماع مردم بی شکل است. در آنجا پیش نمازی هست، خطیبی، مراسمی و مناسکی و در هیچ کدام آنها مفردات شکل دهنده به جمع مطرح نیستند.

نکته جالب تر اینکه در اندیشه ما مفهوم متضاد (یا بقول حافظ: خلاف آمد) «جمع» مفهوم «کثرت» نیست بلکه «تفرقه» است. هم او می گوید: «از خلاف آمد عادت به طلب کام، که من / کسب "جمعیت" از آن زلف "پیشانی" کردم». بدینسان، در فرهنگ اسلامی ما، خلاف آمد «جمع» و «جمعیت» چیزی نیست جز پریشانی و تفرقه. حال آنکه در نگرش مغرب زمینی «جمعیت» بدان لحاظ جمعیت است که مفردات اش گوناگون و متکثر هستند. بدین لحاظ روشن می شود که چرا در فارسی نمی توانیم واژه «پلورال» را هم به «جمع» و هم به «کثرت» ترجمه کنیم؛ حال آنکه این هر دو در واژگان مغرب زمینی قابل تبادل با یکدیگرند.

من عامل بوجود آورنده این تفاوت را «ایدئولوژی» می دانم. «جامعه» تحت تسلط ایدئولوژی «چه مذهبی و چه غیر مذهبی» می کوشد تا فرد و فردانیت و مفرد را از میان بردارد و همه را یا یکسان کند و یا «یکسان نشونده ها» را از میان بردارد، حال آنکه «جامعه» ایدئولوژی گریز وجود کثرت در مفردات را می پذیرد و پایه های زندگی خود را نه بر «جمع مداری» که بر «کثرت گرایی» می گذارد: جامعه پارچه چهل تکه رنگارنگی می شود که هر «مفرد» یا «فرد» اش آزادانه و بی هراس دارای ویژگی های مختص خویش است و فشار اجتماعی و حاکمیت نیز قرار نیست این ویژگی ها را از وی بستاند و بر اساس نصیحت «خواهی نشوی رسوا / همرنگ جماعت شو» او را از «رسوائی» برهاند.

بر این پایه است که اعتقاد دارم «جامعه» ایدئولوژی گریز را می توان «جامعه» کثرت مدار» نیز خواند و از این طریق دید که «مردم سالاری» نه «با ایدئولوژی» قابل تحقق است و نه «بی کثرت مداری». یعنی، اگر قرار است تک تک آحاد یک جامعه در برابر قانون دارای حقوق مساوی باشند (همان معنای نو که از سکولاریسم مستفاد می شود)، یا اگر، به تعبیر اعلامیه جهانی حقوق بشر، «تمام افراد بشر آزاد زاده می شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند» (که این خود پایگاه اصلی دموکراسی است)، در آن صورت تنها «دموکراسی سکولار» است که می تواند هم بر پایه «کثرت مداری» ساخته شده و هم آن را بصورتی گسترنده متحقق سازد.

در «جامعه» کثرت مدار» کسی به حذف دیگرانی که عقیده او را ندارند اقدام نمی کند، نظرات و آراء خود را مطلق تلقی نکرده و نمی کوشد آن را بر دیگران تحمیل (که با تبلیغ متفاوت است) نماید، در مواجهه با مخالف بلافاصله به اتهام زنی نمی پردازد، کسی را به جرم جمهوریخواهی، یا پادشاهی خواهی، یا سلطنت طلبی، یا قبول و نیز انکار کودتا بودن 28 مرداد، یا مجاهد بود، یا اصلاح طلب بودن، و یا حتی طرفدار حکومت اسلامی بودن، یا تجزیه طلبی و استقلال خواهی به محاکمه نمی کشد. «جامعه» کثرت مدار» جامعه مدارا و تساهل و گفتگو و استقرار حاکمیت ملت است. در زیر آسمان «جامعه» کثرت مدار» است که اقوام و ملیت ها و اهالی مکاتب و مذاهب گوناگون در کنار هم می زیند و استقرار فرهنگ «تحمل اختلافات عقیده» از یکسو و برابری کامل در برابر قانون، از سوی دیگر، فرصت سرکوب در گیری های گوناگون را از آنها می گیرد. در «جامعه» کثرت مدار» تبعیضات مختلف جنسیتی، فرهنگی، مذهبی، اجتماعی، زبانی، و قومیتی، هر زمان تا حد ممکن، از بین می روند و هرکس آزاد است هر خدا و بی خدائی را که می پسندد بپرستد و هر عقیده ای را تبلیغ کند؛ در عین حالی که قانون مبتنی بر اندیشه سکولار دموکراسی بر همگان به یک سان حاکم است.

در عین حال، توجه کنیم که تنها در «جامعه کثرت مدار» است که علائق و منافع سیاسی و اجتماعی، برای شرکت در رقابت های قانونی، در قامت «احزاب سیاسی» ظهور می کنند. یعنی، حزب سیاسی یک «مفرد گروهی» محسوب می شود که در میان مفردات دیگر، به ایجاد «جامعه متکثر» یاری می رساند؛ با این تفاوت که این نهاد در درون خود می کوشد بر تکرر عقیده آنگونه فائق آید که نتیجه نهائی بصورت موضع گیری دسته جمعی حزب آشکار شود.

آنگاه می توان پرسید که آیا بین «جامعه کثرت مدار» و «نهادی مدنی به نام حزب» جایگاهی بینابینی نیز وجود دارد؟ از نظر من، پاسخ این پرسش مثبت است. تجربه سیاسی جوامع مختلف همگی حاکی از اثبات این امکان بوده و نشان از آن دارد که «اتحاد» ها، «ائتلاف» ها و «جبهه» های سیاسی (با همه تفاوت ها در نحوه پذیرش امر رنгарنگی در درون خود) درست در یک چنین منطقه ای قرار می گیرند. بدین صورت که اشخاص و گروه ها و سازمان های عقیدتی مختلف در «یک یا چند امر خاص» اشتراک نظر پیدا می کنند و دست به «کاری مشترک» می زنند و، بدین ترتیب، در دل «جامعه کثرت مدار» مفردات جدیدی را می آفرینند که در عمل درونی خود نیز اصول «کثرت مداری» را در عین «وحدت در هدف» رعایت می کنند.

از نظر من، اینگونه «نهادهای بینابینی سیاسی» مهمترین پدیده هائی هستند که می توانند به کمک مبارزات اپوزیسیون خارج کشور بیایند؛ چرا که، از یکسو، معرف هدف یا اهداف مشترکی هستند و، از سوی دیگر، در درون خود به اصل اساسی کثرت مداری گردن نهاده و به مفردات خود اجازه می دهند که، بدون کوشش در حذف عقاید مختلف، در راستای مبارزه با «دشمن مشترک» همداستان شوند.

اما نباید فراموش کرد که متحقق ساختن این امر کار بسیار مشکلی است و، اتفاقاً، هرچه تعداد «اشتراکات بنیادی ائتلاف» بیشتر باشد ائتلاف از «کثرت مداری» دورتر می شود. این نکته ای سرنوشت ساز در زندگانی ائتلاف ها است که کمتر مورد توجه قرار می گیرد. مثلاً، آشکار است که اتحاد احزاب جمهوریخواه، یا احزاب پادشاهی خواه، بسا کمتر از «ائتلاف جمهوریخواهان با پادشاهی خواهان» از «کثرت مداری» برخوردار است.

در این زمینه، من شخصاً تجربه ای سه ساله را از سر گذرانده و به تجربیات دست اولی دست یافته ام که بی فایده نمی بینم برخی از آنها را مختصراً با شما در میان بگذارم.

در بهمن ماه سه سال پیش، یعنی چیزی کمتر از یک سال پس از آغاز آنچه «جنبش سبز» نام گرفت، به فکر عده ای از دوستان رسید که می توانیم، با الهام گرفتن از آنچه در خیابان های ایران گذشته، و بی آنکه نقطه نظرات سیاسی و اختلافات عقیدتی خود را کنار بگذاریم، بر حول محور چند «اعتقاد و هدف مشخص» دست به ائتلاف بزنیم. این محورها، که دارای قابلیت قرار گرفتن در «ماوراء عقاید سیاسی و حزبی» بودند، در سندی تنظیم شد، به نام «اساسنامه شبکه سکولارهای سبز ایران برای آزادی و دموکراسی» که می گفت:

«شبکه» با اعلام این نظر که جنبش سبز ملت ایران جنبشی به گوهر نافی هر نوع حکومت مذهبی-

ایدئولوژیک، در همه اشکال ممکن آن، است، و با اهداف [دوگانه] استراتژیک و غیرقابل تجدید نظر زیر بوجود می آید: الف) گردآوری سکولارهای ایرانی بمنظور تبدیل آنان به یک نیروی وسیع و صاحب هویت سیاسی و، ب) هموار کردن راه آنان برای شراکت در روندی که به ایجاد یک بدیل و جایگزین سکولار - دموکرات برای حکومت مذهبی کنونی ایران خواهد انجامید. شبکه، برای رسیدن به اهداف مزبور، کار خود را بر اساس باورهای پایه ای زیر استوار

می‌کند: ضرورت انحلال کامل حکومت اسلامی مسلط بر ایران؛ وجوب استقرار یک حکومت سکولار در ایرانی یکپارچه؛ وجوب التزام این حکومت به مفاد مندرج در اعلامیه حقوق بشر [شروط پایه ای استقرار سکولار دموکراسی]، بخصوص در مورد رفع تبعیض‌ها و استقرار کلیه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی» (1). چنانکه مشاهده می‌شود، شرکت‌کنندگان در این ائتلاف نباید ضرورتاً به یک نوع معین از حکومت (مثلاً، جمهوری یا پادشاهی) معتقد باشند و یا تنها یک نوع از مدیریت کشور (متمرکز یا تامتمرکز) را خواستار شوند. هر پادشاهی خواه، هر جمهوریخواه، و هر معتقد به فدرالیسم و هر مخالف فدرالیسم می‌تواند در این کوشش شرکت کند.

یکی از دلایل توفیق در برپائی چنین ائتلاف یا شبکه متشکل از «مفردات مختلف العقیده» ای آن بود که، بر شرکت‌کنندگان ثابت شده بود که در خارج کشور هیچ «اختلافی» قابل حل نیست؛ چرا که تصمیم‌گیرنده واقعی، که ملت ایران باشد، در چنگال حکومت خونریز اسلامی گرفتار شده، مالکیت خود بر کشور را از دست داده، و حق تصمیم‌گیری در مورد زندگی و سرنوشت خود نیز از او سلب شده است. آنگاه، در غیاب این «داور تصمیم‌گیرنده»، تأکید بر «اختلافات غیر قابل حل در خارج کشور» تنها موجب می‌شود که بر عمر «دشمن مشترک» افزوده گردد. به عبارت دیگر، تنها از طریق تقسیم «مسائل مبتلا به» در دو گروه «اینجائی و اکنونی» و «آنجائی و فردائی» می‌شود از دل اختلافات گوناگون موجود به اشتراک نظر و عمل در مورد مسائل «اینجائی و اکنونی» رسید و اختلافات «آنجائی و فردائی» را به فروپاشی حکومت اسلامی و آغاز روند استقرار سکولار دموکراسی در ایران موكول کرد. همین‌جا بگویم که برای حفظ اینگونه نهادهای ظریف و شکننده، اما مؤثر و کارا، که بر شالوده «کثرت مداری» ساخته می‌شوند، یک ملاحظه مهم دیگر نیز در کار می‌آید؛ و آن پرهیز از ائتلاف بر محور «یک شخص» یا «یک گروه سیاسی» است؛ چرا که اینگونه محوریت‌ها به «هژمونی» (یا تسلط فائقه)ی آن شخص و گروه انجامیده و ائتلاف را از «کثرت‌گرایی» دور می‌کند. هم‌اکنون ما دو تجربه «ائتلاف برای برپا داشتن آلترناتیو حکومت اسلامی کنونی» را در پیش رو داریم. از یکسو مجاهدین هستند که، در سطح ادعا، یکی از مفردات «شورای ملی مقامت» محسوب می‌شوند اما، با قرار گرفتن در موقعیتی محوری و «هژمونیک»، این شورا را از «کثرت مداری» دور ساخته‌اند و، از سوی دیگر، نهاد در حال تأسیس «شورای ملی ایرانیان» است که بر حول محور شخص شاهزاده رضاپهلوی شکل می‌گیرد و از پیش محوریت ایشان را تثبیت و بقیه مفردات را به سایه می‌راند. آشکار است که اینگونه کوشش‌ها برای ائتلاف، در طی روند تأسیسی خود، بیشتر دارای قدرت دافعه شده و از حداقل جاذبه ای برخوردار می‌شوند که برای جلب دیگرانی که پیرو یک سازمان یا شخصیت محوری نیستند ضرورت دارد. در نتیجه، عاقبت کار نیز، حداکثر، به ایجاد «اتحاد هم‌عقیده‌گان» انجامیده، ائتلاف را مآلاً به یک گروه یا حزب سیاسی دیگر مبدل ساخته، و آن را از رسیدن به «ائتلاف کثرت مداری» باز می‌دارد.

در این راستا مشکل دیگری نیز وجود دارد، برآمده از این واقعیت که گاه، و شاید اغلب، «اعضاء شرکت‌کننده در یک ائتلاف»، با فراموش کردن «اهداف ائتلاف»، به طرح تفاوت‌های عقیدتی مابین خود در زیر سقف ائتلاف می‌پردازند و احتمالاً «نهاد ائتلافی» را دچار تشنج می‌کنند. حال آنکه اگر در زیر سقف یک چنین «نهاد سیاسی»، «مفردات آن نهاد» همواره به یاد داشته باشند که چرا در ائتلاف شرکت کرده‌اند و چرا ائتلاف نمی‌تواند حلال

اختلاف های بیرون از مجموعه اهداف مشترک شان باشد، آنگاه اقدامی نمی کنند که ممکن است ائتلاف را به تشنج اندازد.

دوست دارم که مطلب امروز را با تشریح یک «تجربه»ی روشن اخیر در مورد مشکل آخری که ذکر شد به پایان برم، چرا که این «تجربه» اکنون علنی شده و در سطح رسانه ها انعکاس یافته و ضرورتی وجود ندارد که، مثلاً برای جلوگیری از تشنج، آن را مصلحتاً به زیر فرش پنهان کرد.

من، بعنوان یک عضو جمهوری خواه شبکه سکولارهای سبز، که از بدو تأسیس در آن حضور داشته و همواره یکی از اعضاء شورای هماهنگی آن بوده ام، در مورد بازیگران گذشته و اکنون صحنه سیاسی کشورمان دارای عقاید شخصی مختلفی هستم. مثلاً، اعتقاد دارم که دکتر محمد مصدق، بعنوان یک شخصیت ملی و تاریخی ایرانیان، «نماد آرزوها و اهداف انقلاب مشروطه» محسوب می شود و هرچه کرده در راستای متحقق ساختن آن اهداف بوده است(2). در جوار این موضوع اعتقاد دارم که رضاشاه پهلوی بزرگترین پادشاه بعد از حمله اعراب به ایران است که، بخاطر قرار گرفتن در این سوی انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی آن، اما در راستای بیرون کشیدن ایران از قرون وسطی، دست به تعطیل قانون اساسی مشروطه زده است(3). نیز اعتقاد دارم که واقعه 28 مرداد 32 (چه کودتا بخوانیم اش و چه نه) از یکسو بر زمینه نارضایتی های وسیع مردم به انجام رسیده و، از سوی دیگر، به تعطیل کامل مشروطیت و بازتولید استبداد انجامیده، و پادشاهی پارلمانی مورد نظر قانون اساسی مشروطه را به سلطنت مطلقه پیش از مشروطیت تبدیل کرده و، از این رهگذر، موجبات انقلاب دیگری را فراهم ساخته است که، به دلایل متعددی که در نوشته های گذشته خود شرح داده ام، رنگ و بوی اسلامی گرفته و در طی آن، بخاطر فقدان سازمان های سیاسی سکولار دموکراتی که در فضای استبدادی از بین رفته اند، حکومت به دست ملایان و فرزندان و اوباش مربوط به آنها افتاده است(4). همچنین اعتقاد دارم که در فاصله ای 60 سال از حادثه 28 مرداد، و 30 ساله از استقرار حکومت ملایان، اپوزیسیون هنوز و همچنان نتوانسته است چهره های سیاسی سرشناس و سکولار دموکرات مهمی را در خود بپروراند و بدین لحاظ، بازمانده شاهان پهلوی، هم بخاطر شناخته شدگی گسترده اش در داخل و خارج کشور، و هم بخاطر شخصیت متین و معقول خودش، تبدیل به «سرمایه ای ملی» شده است که میهن دوستان و علاقمندان به آزادی و آبادی ایران می توانند از وجودش به نفع ملت ایران بهره ببرند، اگر او بخواهد و قواعد کار سیاسی را به درستی عمل کند(5).

در عین حال می دانم که در میان اعضاء «شبکه» دوستانی نیز هستند که بر اساس کیش شخصیت مصدق را می پرستند، رضاشاه را رضاخان قلدر بی سواد می دانند و محمد رضاشاه را خائن و دست نشانده بیگانه می خوانند و، بدین لحاظ، بازمانده آنها را فاقد صلاحیت سیاسی دانسته و اگر دست شان برسد قصد محاکمه او را دارند.

حال باید دید، جز به مدد اعتقاد و پایمردی در اهدافی که «شبکه» در تحقق آنها می کوشد، با کدام معجزه می توان من و این دوستان اخیر را زیر یک سقف جمع کرد؟ و جز از طریق توسع اینگونه سقف های کثرت مدار چگونه می توان برای اقدام علیه حکومت اسلامی به ائتلافی گسترده در بین نیروهای سکولار دموکرات رسید؟

«تجربه» ای که می گویم به همین پرسش مربوط می شود. مثلاً، هفته پیش، همپیمان من، آقای مهدی ذوالفقاری، که رئیس انجمن سکولارهای سبز سانفرانسیسکو و عضو شورای هماهنگی این شبکه است، طی مقاله ای که در سایت های مختلف منتشر شد (6) و بوسیله دشمنان شبکه وسیعاً توزیع شد، اعلام داشت که «برداشت های شخصی آقای نوری علا با اهداف شبکه سکولارهای سبز خوانایی ندارد»؟

اما من، که در «چارچوب اهداف شبکه» با آقای مهدی ذوالفقاری همپیمان شده ام، هرچه متن «اهداف» را با «مفردات عقاید» خود مقایسه می کنم موردی در «ناخوانی»ی این دو با هم نمی یابم. و تنها در صورتی می توانم بفهمم که چرا آقای ذوالفقاری اینگونه سخن می گویند که فرض کنم ایشان معتقدند شبکه سکولارهای سبز یک شبکه کلاً طرفدار دکتر مصدق است، با پهلوی ها مخالف است، رضاشاه و محمدشاه را قلدر و بیسواد می داند، و برای رضا پهلوی (که، از نظر ایشان، استفاده از لقب «شاهزاده» هم در مورد اش نابجا است) ارزشی قائل نیست، چه رسد به اینکه او را تا حد یک «سرمایه ملی» بالا بکشد.

و من در اهداف شبکه به چنین عقایدی بر نمی خورم و، در عین حال، در درون شبکه اعضاء بسیاری را می شناسم که برای دکتر مصدق ارزش چندانی قائل نیستند، جبهه ملی را یک تشکل پر از اشتباه می دانند، شاهان پهلوی را تحسین می کنند و معتقدند که شاهزاده رضا پهلوی، اگر در راه درست و به نفع کشور عمل کند، شخصیتی سخت با ارزش است. اما هیچ کدام این دوستان، با وجود داشتن آگاهی از عقاید آقای ذوالفقاری و اشراف بر سابقه «جبهه ملی - چپ گرایانه»ی او، مشکلی در همکاری با ایشان در زیر سقف شبکه نداشته اند. اتفاقاً بسیاری از یاران شبکه از اینکه آقای ذوالفقاری - بخصوص با توجه به آن سوابق - به عضویت شبکه درآمده و در کنار کسانی فعالیت می کند که عقاید ایشان را کهنه و منجمد می دانند اما معتقدند که، در سطح کنش سیاسی، می توان با ایشان هم همکاری کرد، سخت خوشحال بوده اند. من چند ماه پیش را به یاد می آورم که وقتی حزب پادشاهی خواه مشروطه ایران کنگره خود را برگزار می کرد، هم ایشان بودند که بعنوان سرپرست گروه اعزامی شبکه برای ایفای نقش ناظر بر آن کنگره، دعوت حزب را پذیرفته و نه تنها در آن شرکت کردند بلکه عرضه کننده پیام شورای هماهنگی شبکه به کنگره نیز بودند؛ پیامی که درست بر اساس اهداف شبکه تنظیم شده بود. حضار آن کنگره از دهان آقای ذوالفقاری شنیدند که:

«دوستان گرامی! در سالی که گذشت حزب شما و شبکه ما، که می کوشد تا جایگاه فراجزبی و فرا ایدئولوژیک خود را در سپهر سیاسی اپوزیسیون مشخص و حفظ کند، در پی مذاکرات تفصیلی خود، توانستیم به توافق های مهمی در راستای ایجاد ائتلافی فراگیر از نیروهای سکولار دموکرات و انحلال طلب دست بیابیم که امیدواریم این توافق ها سرمشقی باشد برای همه نیروهائی که در راه آزادی کشور عزیزمان حاضرند تا زمانی که ملت ایران به حاکمیت و مالکیت قاطع و تردید ناپذیر کشور دست نیافته باشد اختلافات نظری غیر قابل حل خود در غیاب حاکمیت ملت ایران را به کناری بگذارند» (7).

من با مطالبی که آقای ذوالفقاری در رد عقاید من نوشته اند و نیز با بخشی از عقاید ایشان که در این نوشته آمده نه مشکلی دارم و نه موافقتی؛ اما فکر می کنم که اعلام عمومی این نکته که «برداشت های شخصی آقای نوری علا با اهداف شبکه سکولارهای سبز خوانایی ندارد» نوعی سخن بی منطق، غیر تشکیلاتی و وحدت شکن است که اگر در سطح رسانه ای مطرح نشده بود آن را تنها در داخل شورای هماهنگی شبکه مطرح ساخته

و نظر یاران دیگر را در مورد «خطای تشکیلاتی خود» جویا می شدم تا اگر چنین خطائی از من سر زده در رفع آن بکوشم. اما اکنون که آقای ذوالفقاری کوشیده اند مقاله خود را در سطحی وسیع و رسانه ای مطرح کنند (آن هم بصورت نسخه هائی متفاوت با هم)، ناگزیرم از خود ایشان تقاضا کنم که، در همان سطح عمومی، در مورد «ناهمخوانی» ی برداشت های شخصی من با «اهداف شبکه سکولارهای سبز» برای خوانندگان سایت هائی که مطلب ایشان را منتشر کرده اند توضیح بیشتری دهند.

بگذریم. به اعتقاد من، باور به «کثرت مداری» - که شالودهء شبکهء سکولارهای سبز است - ایجاب می کند که ما با «برداشت های شخصی» ی یکدیگر کاری نداشته باشیم و، همانگونه که دیگری می تواند مصدقی باشد و، در عین حالف در باب همکاری با یک حزب پادشاهی خواه سخنرانی کند، من نیز بتوانم عقاید و نظرات خود را بی پرده و آشکارا بیان کنم و در عین حال بکوشم که از چهارچوب ائتلافی شبکه خارج نشوم. والا، اگر قرار باشد اعضاء یک «ائتلاف شبکه ای» ناگزیر شوند طوری سخن بگویند که فقط در چارچوب عقاید خاصی بگنجد ما احتمالاً بزودی موفق خواهیم شد که، در پس پردهء ظاهرالصلاح کثرت مداری، بر حول محور یک «مرجع سانسور کننده» با یکدیگر همپیمان شویم و «کثرت مداری» را فدای آن سازیم.

-
1. متن این اساسنامه را می توانید در سایت رسمی شبکه بخوانید؛ در آدرس: www.seculargreens.com
 2. نگاه کنید به مقاله «بزرگداشت مصدق چه فایده ای دارد؟» مورخ 27 اردیبهشت 1384 [در سایت شخصی من](#).
 3. ن.ک. به گفتگوی من با فرامرز فروزنده، مورخ 20 اسفند 1392 در سایت تلویزیون اندیشه.
 4. ن.ک. به مقاله «از مدنیت اسلامی تا شهروندی ایرانی» مورخ 30 مهر 1389 [در سایت من](#).
 5. ن.ک. به دو مقاله «[معمای رضا پهلوی](#)» مورخ 15 آذر ماه 1387 و «[سرمایه ملی یعنی چه؟](#)» مورخ 18 اسفند 1391، در همان سایت.
 6. ن.ک. به دو متن متفاوت از مقاله مهدی ذوالفقاری یکی [در سایت سکولاریسم نو](#) مورخ 21 اسفند 1391، و دیگری در سایت [گویانیوز](#) مورخ 22 اسفند 1391
 7. ن.ک. به متن این پیام و عکس آقای ذوالفقاری به هنگام قرائت آن، [در سایت شبکه](#).

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>